

درود فراوان به آقای شهبازی گرانقدر و عاشقان گنج حضور

برگرفته از برنامه ۸۹۱، غزل ۷۹۰ دیوان شمس مولانا
البته همه غزل را برای خلاصه کار نیاوردم، به جز چند بیت. ولی برداشت کلی از این برنامه به اشتراک دوستان
عزیز می گذارم.

واقفِ سَرَمَد تا مدرسه ی عشق گشود
فِرَقِی مشکل چون عاشق و معشوق نبود

واقف=خداوند

سرمد=جاوید

جز قیاس و دَوْران هست طُرُق، لیک شدست
بر اُولُوالْفَقْه و طیب و مُتَنَجِّم مسدود

اندرین صورت و آن صورت بس فکرتِ تیز
از پی بحث و تفکر ید بیضا بنمود

هدف از خلقت انسان این بود که خداوند می خواست، از طریق عشق، تجلی خودش را در او ببیند.
چه زمانی عشق پدیدار میشود؟ زمانی که آدمی همه همانیدگیها را از درون خود پاک کند و هیچ زنگاری از آنها
در دلش نباشد، تا آئینه جمال و عشق الهی شود.

آئینه ات دانی چرا غمّاز نیست
زانکه زنگار از رخس ممتاز نیست
مثنوی مولوی، دفتر اول، بیت ۳۴

در این میان، فرقه های متفاوتی از فقیهان و طبیبان و... در مورد عشق بحث هایی انجام دادند، کتاب هایی نوشتند،
اما در همه آن هیاهو و سر و صدا که در مورد عشق به پا کردند هیچ نشانه ای از اتحادِ عاشق و معشوق نبود.
عاشق و معشوق را جدا کردند، در حالی که عاشق و معشوق یکی هست آنها نمی دانستند که با ذهن نمی توان
عشق را تعریف کرد. آخر عشق تعریف کردنی نیست. فقط در عمل، یعنی تسلیم، پذیرش، فضاگشایی... و یکی
شدن عاشق و معشوق، می توان عشق را فهمید.

عشق اندر فضل و علم و دفتر و اوراق نیست
هر چه گفتگوی خلق آن ره، ره عشاق نیست
غزل شماره ۳۹۵ دیوان شمس مولانا

علماء، فلاسفه و منجم و... با صورتها و نقشهای مختلف من ذهنی، که ظاهراً در مورد عشق، دقیق صحبت می کردند و به جدل می پرداختند، نتوانستند باعث هدایت بشر بشوند، بلکه با یک سری باورها، آیین ها، روش ها و رفتارها باعث دشمن سازی و مسئله سازی و تفرقه شدند و به تفاوت های ذهنی دامن زدند و به هیچ نتیجه ای نرسیدند، زیرا با من ذهنی جدل می کردند، نه از فضای گشوده شده ی درون.

به تفاوت های ذهنی دامن زدن، یعنی به تفاوت های ظاهری که بین خودشان و اقوام دیگر بود، توجه می کردند و اهمیت می دادند. به همین خاطر خداوند راه درست را بر آنها بست.

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
حافظ، غزل ۱۸۴

در واقع هر چه بیشتر، بحث و جدل می کردند، بیشتر از حقیقت دور می شدند. زیرا با بحث و گفتگو و فلسفه بافی نمی توان راه عشق و حقیقت را بیان کرد.
عشق تعریف کردنی نیست، زیرا از فضای درون گشوده شده حاصل می شود، و این راه سختی است که در گفتگو نمی گنجد. بلکه با گفتگو، حجابی بین عاشق و معشوق شکل می گیرد، که روی عشق و حقیقت را می پوشاند.

بنابراین وظیفه ما این است که در هر بحث و جدل، محو شویم، نیست شویم، سکوت کنیم، فضا گشایی کنیم. زیرا بحث و گفتگو، فقط کار افزایشی است و انرژی هدر می دهیم از حقیقت دور می شویم.

در نمازمان، با دقت توجه به آداب و رسوم آن داشتیم و فکر می کردیم با رعایت کردن آنها به وظیفه مان عمل کردیم.

قیام و قعود و سجودمان کم اهمیت شده بود. زیرا قواعد دست و پا گیر ظاهری مانع می شد که حقیقت را ببینیم. اما همه اینها، از من ذهنی سرچشمه می گرفته.

با دلی زنگار از خشم، ترس، حسادت و... با خدا در همه حال حرف می زنیم.

و فکر می‌کنیم با رعایت کردن همه نکته‌های ظاهر و ظریف، از جمله اینکه چطور پا بگذاریم چطور وضو بگیریم
چطور سجده کنیم و....

اما فراموش کردیم که به جای دقت روی چطور ها، توجه ای هم به دل مان کنیم که آیا به جای پاک بودن
ظاهرمان، دل مان هم پاک است یا خیر؟

آنچه حق است آقرب از حبلُ الأورید
تو فکنده تیر فکرت را بعید

هر که دور انداز تر، او دورتر
وز چنین گنج است، او مهجور تر

مولانا مثنوی معنوی دفتر ششم ابیات ۲۳۵۳ الی ۲۳۶۰ که در اینجا فقط دو بیت از آن آورده شده است.

خدایا عمری در جهان به دنبال مقصود گردیدم، در خانه و بتخانه، در فلسفه، در مکاتب، در مکان‌هایی که گفته
بودند مقدس است، در دور و نزدیک، در کتاب‌هایی که خودت نازل کردی، در خاور و باختر، در... جمله مکان.

عمرها در پی مقصود، به جان گردیدیم
دوست در خانه و ما گرد جهان گردیدیم

خود سراپرده قدرش، ز مکان بیرون بود
آنکه ما در طلبش، جمله مکان گردیدیم

سعدی، غزل ۴۳۶

در همه گردیدن ها ، از تو دور تر شدم. همانند پسر نوح، فضای یکتایی که در وجود خودم بود، رها کرده بدم و
در دوردست‌ها به دنبال تو، دور خودم می‌چرخیدم و هر لحظه به جای نزدیکی به تو، از تو دور تر میشدم.

نمی‌دانستم که سراپرده قدر تو، از کون و مکان بیرون است. بارها آیه ۵۰ سوره ق خواندم که تو از رگ گردن هم
به ما نزدیک تری! اما نمی‌دانستم که تو خود مایی، و من و ما وجود ندارد.

چو عاشق میشدم گفتم که بُردم گوهر مقصود

ندانستم که این دریا، چه موج خون فشان دارد

حافظ، غزل ۱۲۰

با عقل من ذهنی تو را جستجو کردم، با همانیدگی ها تو را جستجو کردم، عبادت کردم و بعد از سالیان دراز از برنامه بی نظیر گنج حضور متوجه شدم که جستجوی من اشتباه بوده است.
بارها اشعار بزرگانی چون مولانا، حافظ و قرآن خواندم ولی حقیقت معنی و ماجرا را در این برنامه بی نظیر گنج حضور متوجه شدم.

حقیقت معنی = من ذهنی و همانیدگی

با سپاس از زحمات بی نظیر آقای شهبازی عزیز و همه بزرگواران گنج حضور



لیلا از شیراز